

ساسانیان و سیاست زردشتی کردن ارمنستان

محمدتقی ایمانپور*

پرویز حسین طلایی**، مصطفی جرفی***

چکیده

از اواسط دوره اشکانی که روابط ایران و روم آغاز شد تا اواخر دوره ساسانی، ارمنستان همواره به عنوان کانون اصلی مناقشات این دو قدرت بزرگ باستان مطرح بوده است. این سرزمین که در دوره هخامنشی و تحت عنوان «ارمنیا» جزو یکی از ساتراپی‌های هخامنشیان محسوب می‌شد، از نیمه دوم سده اول میلادی شاخه‌ای از خاندان پادشاهان اشکانی با توافق دولت روم به حکومت آنجا گماشته شدند. با روی کار آمدن ساسانیان، ارمنی‌ها، که آنان را غاصب حکومت اشکانیان می‌دانستند، به مخالفت با آنها پرداختند. به دنبال پذیرش مسیحیت در ارمنستان در زمان تیرداد کبیر (سال ۳۰۱ م) و سپس رسمیت یافتن مسیحیت در امپراتوری روم، مسئله مذهب نیز بر تشدید تنش‌ها میان ساسانیان و روم افزود؛ در واکنش به این شرایط برخی از پادشاهان ساسانی چاره را بر این دیدند تا به سیاست زردشتی کردن کانون این بحران‌ها یعنی ارمنستان دست‌زنند.

در واقع، این پژوهش در پی آن است تا به روند سیاست زردشتی کردن ارمنستان توسط ساسانیان و میزان موفقیت آن بپردازد. برای نیل به این هدف تلاش شده است از شیوه پژوهش‌های تاریخی (توصیفی - تحلیلی) و بر اساس شواهد موجود و نظریات پژوهشگران، استفاده شود. در این پژوهش نشان داده خواهد شد که روی هم‌رفته ساسانیان نتوانستند در سیاست زردشتی کردن ارمنستان کامیاب شوند و این سرزمین مسیحی باقی‌ماند، هرچند که علقه‌های آن با ایران هرگز نگسست.

* دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه فردوسی mimanpour@hotmail.com

** استادیار گروه تاریخ، دانشگاه کرمان (نویسنده مسئول) parviztalae@gmail.com

*** کارشناس ارشد گروه تاریخ، دانشگاه تهران mostafajarfi@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۴/۲۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۷/۱۹

کلیدواژه‌ها: اشکانیان، ساسانیان، ارمنستان، آیین مسیحی، کیش زردشتی، نبرد آوارایر.

۱. مقدمه

چنان‌که از منابع یونانی- رومی و همچنین شرقی برمی‌آید، ساسانیان از همان آغاز خود را جانشین بلافصل هخامنشیان و احیاکننده شاهنشاهی ایشان می‌دانستند (Cassios, 1927: Dio). در همین راستا و از همان آغاز و چنان‌که در نامه اردشیر بابکان به امپراتور روم (۱۳۵۴: ۹۱). آنان مدعی سرزمین‌های پیشین تحت سلطه شاهنشاهی هخامنشیان شدند که در این زمان در قلمرو رومیان قرار داشت (Frendo, 2002:25-36). حسین طلایی و جرفی، (۱۳۸۹: ۷۴-۷۵). هرچند برخی پژوهشگران بر این باورند که ساسانیان احتمالاً در این ادعا تصویر روشنی از مرزهای پیشین هخامنشیان نداشتند و بیشتر بر آگاهی‌های خود از قلمرو اساطیری ایران تأکید می‌کردند (دریایی، ب ۱۳۹۱: ۳۴). این موضوع تفاوتی در اصل ماجرا که همان استراتژی «احیای مرزهای پیشین» ایران باشد، ایجاد نمی‌کند. به‌نظرمی‌رسد ارمنستان یکی از سرزمین‌هایی بود که اردشیر بابکان از همان آغاز بدان چشم دوخته‌بود، به‌ویژه که شاخه‌ای از اشکانیان بر آن سرزمین فرمان می‌راندند.

چنان‌که می‌دانیم، بلاش اشکانی در آغاز سلطنت خویش در سال ۵۲ میلادی پادشاهی سرزمین ارمنستان را به برادر کوچکش تیرداد بخشید (ورستاندیک، ۱۳۸۶: ۳۳۸؛ بیوار، ۱۳۸۳: ۱۷۸-۱۷۹)، که اغلب این تاریخ را سرآغاز سلسله آرشاکونی ارمنستان می‌دانند. اگرچه پس از این انتصاب، درگیری‌هایی میان دو دولت ایران و روم شکل گرفت، در نهایت پس از صلح راندا (Rhandaia) در سال ۶۳ میلادی، رومی‌ها پادشاهی تیرداد اشکانی را بر ارمنستان به رسمیت شناختند و نرون در سال ۶۶ میلادی تاج پادشاهی را بر سر تیرداد نهاد (ورستاندیک، ۱۳۸۶: ۳۳۸ و ۳۵۵؛ کالج، ۱۳۸۰، ۴۵؛ ولسکی، ۱۳۸۳: ۱۸۹؛ Toumanoff, 1963: 76-77؛ بیوار، ۱۳۸۳: ۱۸۴-۱۸۵).

با روی کار آمدن ساسانیان، خسرو، پادشاه وقت ارمنستان، با پناه‌دادن به فرزندان فراری اردوان پنجم و هواداران و نجیب‌زادگان اشکانی، آنجا را به پایگاهی بر ضد حکومت نوحاسته ساسانی تبدیل کرد (آگاتانگوس، ۱۳۸۰: ۳۰-۳۱؛ پاسدار ماجیان، ۱۳۶۹: ۱۱۳)؛ با این همه، تلاش‌های ساسانیان برای تسلط بر این سرزمین سوق‌الجیشی سرانجام در زمان شاپور اول در سال ۲۵۲ میلادی به نتیجه رسید (Springling, 1953: 7; Chaumont,).

426: 1987). سلطه ایران بر ارمنستان آغازگر اختلافات شدید بین شاهنشاهی ساسانی و امپراتوری روم شد. در سال ۲۸۲ میلادی و در زمان سلطنت بهرام دوم، امپراتوری روم توانست بر ارمنستان غربی سلطه یابد. دیوکلسین در معاهده صلحی که با بهرام دوم منعقد کرد، توانست ارمنستان غربی را از سلطه ایرانیان خارج کند و تیرداد سوم، شاهزاده فراری ارمنی را به تخت آنجا بنشانند (Dodgeon and Lieu, 1991: 101؛ همچنین بسنجید با فرای، ۱۳۸۳: ۲۹۹؛ ویتتر و دیگناس، ۱۳۸۶: ۱۷). با نشستن نرسی بر تخت سلطنت، وی به فکر اعاده قدرت در ارمنستان افتاد که البته تلاشش برای تصرف مجدد ارمنستان به جایی نرسید و این جنگ سرانجامش شکست سپاه ایران و انعقاد صلح نصیبین در سال ۲۹۷ میلادی گردید که یکی از مفاد این صلح نامه، واگذاری کل سرزمین ارمنستان به تیرداد سوم بود (ویتتر و دیگناس، ۱۳۸۶: ۱۰۴-۱۱۳؛ Dodgeon and Lieu, 1991: 116-117).

در زمان پادشاهی تیرداد سوم (۳۳۰ تا ۲۸۸ م) تحولی بزرگ به وقوع پیوست و آن پذیرش مسیحیت در سال ۳۰۱ میلادی و شناسایی آن به عنوان مذهب رسمی حکومت در ارمنستان بود (آگاتانگوس، ۱۳۸۰: ۹۳؛ بسنجید با Russell, 1987: 125). در پی این رویداد و در سال ۳۱۳ میلادی نیز به موجب «فرمان میلان»، کنستانتین، امپراتور روم، مذهب مسیح را به عنوان مذهب رسمی امپراتوری روم به رسمیت شناخت (Eusebiuse, 1999: 3/ 111) و حتی با نگارش نامه‌ای، شاپور دوم (۳۰۹-۳۷۹ م) را از این امر مطلع ساخت (پیرامون نامه کنستانتین به شاپور دوم درباره مسیحیان ← Eusebiuse, 1999: 5/156-158؛ بسنجید با Frendo, 2001: 57-69). این تغییر شرایط مذهبی در ارمنستان و روم مصادف بود با به ثمر نشستن فرآیند سازمان بندی کیش زردشتی در دولت شاهنشاهی ساسانی که گویا موبدی به نام کرتیر در آن نقشی فعال داشت (Springling, 1953: 53؛ برای بررسی فرآیند رسمی شدن آیین زردشت در دوره ساسانی و جایگاه کرتیر در این فرآیند ← ایمان پور، ۱۳۷۱: ۲۷۳-۲۸۷؛ همو، ۱۳۷۰: ۳۹۷-۴۱۳؛ همو، ۱۳۶۹: ۲۱۱-۲۱۸؛ رجبی، ۱۳۵۰: ۳۹۷-۴۱۳؛ الهیاری، ۱۳۸۶: ۵۹-۷۶؛ تفضلی، ۱۳۷۰: ۷۳۷-۷۲۳). هر چند که در رابطه با چگونگی و زمان رسمیت یافتن دیانت زردشتی در کشور نظریات مختلف مطرح شده است (همان)، به نظر می رسد که حداقل هم زمان با رسمیت یافتن مسیحیت در روم در دوره شاپور دوم، آیین زردشت نیز به عنوان یک دین رسمی در شاهنشاهی ساسانی از جایگاه ممتازی برخوردار بود. این امر با توجه به اینکه ارمنستان و گرجستان در اوایل سده چهارم میلادی، مسیحیت را دین رسمی خود قرار داده بودند، موجبات اختلافات بیشتر میان

ساسانیان و دولت روم را فراهم کردند (یارشاطر، ۱۳۸۳: ۶۲). ساسانیان برای رویارویی با این تهدیدها چاره را در زردشتی کردن ارمنستان یافتند تا با این سیاست نه تنها ارمنستان را به مدار قلمرو خود بازگردانند، بلکه آن را به پایگاهی مهم در منازعات آتی خود با امپراتوری روم تبدیل کنند. در هر حال، این پژوهش در پی بررسی دو پرسش بنیادین است: هدف ساسانیان از زردشتی کردن ارمنستان چه بود؟ ساسانیان برای زردشتی کردن ارمنستان چه اقداماتی انجام دادند و این اقدامات چه نتایجی را به همراه داشت؟

برای پاسخ به پرسش‌های بالا این فرضیه‌ها ارائه می‌شود: فرضیه نخست: با توجه به اینکه ارمنستان به عنوان سرزمینی استراتژیک و سوق‌الجیشی، نقش بسیار مهمی در روابط و منازعات ایران ساسانی و روم ایفای کرد و نیز با توجه به اینکه امپراتوری روم چندی بعد از ارمنستان به مسیحیت گروید، گرایش ارمنستان به مسیحیت خواه‌ناخواه این سرزمین را به روم نزدیک کرده و این امر موازنه قوا را به نفع روم به هم می‌زد.

فرضیه دوم: شاهان ساسانی سیاست زردشتی کردن ارمنستان را در سه مرحله یعنی دوران پادشاهی شاپور دوم (۳۰۹-۳۷۹ م)، پادشاهی یزدگرد دوم (۴۳۸-۴۵۷ م)، پیروز اول (۴۵۹-۴۸۴ م)، بلاش اول (۴۸۴-۴۸۸ م) و دوران پادشاهی خسرو اول (۵۳۱-۵۷۹ م) به شدت دنبال کردند. بنابراین، روی هم رفته باید گفت که ساسانیان نتوانستند ارمنستان را زردشتی کنند و علت اصلی این امر پافشاری ارمنیان به کیش جدید بود که از آن به عنوان عاملی مهم در شکل دهی به هویت ملی خود می‌نگریستند، چراکه ارمنیان با تقسیم سرزمینشان میان دو قدرت بزرگ عصر باستان و به علت اینکه توانایی مقابله سیاسی با این دو قدرت را نداشتند، به فکر وحدت ملی این دو قسمت افتاده بودند.

البته، علاوه بر منابع کلاسیک به جای مانده از دوره ساسانیان مانند کتاب‌های آگاتانگوس، موسی خورنی، پاستوس بوزند، الیزه و لازار فاربی که طبق گفته ویکتور لانگلو (Langlova)، خاورشناس برجسته فرانسوی، که توانسته‌اند نوری کاملاً تازه و پرتوی غیرمنتظره بر تاریخ قرون وسطای مشرق زمین خصوصاً در روابط بین ایران و ارمنستان بیفکنند، تحقیقات جدید ارزشمندی نیز در همین زمینه انجام شده است که هر یک به جنبه‌هایی از این روابط پرداخته‌اند که از جمله این کارها می‌توان به پژوهش‌های دیوید لانگ (Lang)، بورنوتیان (Bournoution)، چئومان (Chaumont)، هنزل (Henzel)، رازل (Russell) و تئومانف (Toumanoff) اشاره کرد. اما، در این مقاله تلاش کرده‌ایم با رویکردی متفاوت و نگاهی نو و با استفاده از شیوه پژوهش‌های

تاریخی به مسئله روند سیاست زردشتی کردن ارمنستان توسط ساسانیان که در نوشته‌های پیشین کمتر به آن توجه شده است پردازیم.

۲. نخستین تلاش حکومت ساسانی برای زردشتی کردن ارمنستان

همان‌گونه که پیش از این آمد، ارمنستان در طی قرارداد سال ۲۹۸ میلادی تحت حمایت امپراتوری روم درآمد و این وضعیت تا روی کار آمدن شاپور دوم در ایران ادامه یافت. شاپور پس از اینکه موقعیت شاهنشاهی خویش را تثبیت یافته دید، در صدد برآمد سرزمین‌های ازدست‌رفته ایران در قرارداد ۲۹۸ م را از روم بازپس گیرد و نخستین هدف او در این زمینه ارمنستان بود.

کمی پیش از این نیز در ارمنستان تحولاتی رخ داده بود که توجه شاپور دوم را به این سرزمین مضاعف کرد. تیرداد سوم (۳۳۰ تا ۲۸۸ م) پادشاه ارمنستان مسیحیت را در سال ۳۰۱ میلادی به‌عنوان مذهب رسمی حکومت در ارمنستان اعلام کرد (آگاتانگوس، ۱۳۸۰: ۹۳؛ بسنجید با Russell, 1987: 125). این مسئله با توجه به اینکه امپراتوری روم پس از مدتی به مسیحیت گروید، از نظر شاپور دوم بسیار خطرناک می‌نمود، زیرا سرزمین استراتژیک ارمنستان اکنون بیشتر خود را به امپراتوری روم که هم‌کیش آنها بود، نزدیکتر می‌دید. از این رو شاپور دوم نخستین تلاش‌ها را برای برقراری مجدد کیش زردشتی در این سرزمین آغاز کرد (Russell, 1987: 129). در هر حال، پیش از پرداختن به ادامه مبحث، در اینجا لازم است تا مختصری از دیدگاه ارمنیان درباره مسیحی شدن این سرزمین در آن زمان، سخن برانیم.

ما آگاهی روشنی از دیدگاه ارمنیان درباره مسیحی شدن سرزمین خود نداریم، اما با استفاده از اطلاعاتی که منابع آن دوره (به‌ویژه منابع ارمنی) در اختیار ما می‌گذارند درمی‌یابیم معمولاً این منابع این‌گونه می‌خواهند به ما القا کنند که ارمنیان این رویداد سرنوشت‌ساز را به‌منزله بریدن از گذشته «کافران» خود می‌دانند و بدین ترتیب ملت ارمنستان با پذیرش مسیحیت هویت نوینی کسب کرد. اما، این رویداد را از دیدگاهی دیگر یعنی از چشم ارمنیانی که به دین جدید نگریده بودند نیز می‌توان نگرست. مورخان ارمنستان ارمنیانی را که به دین باستانی خود وفادار مانده بودند، به‌مثابه تبهکاران معرفی می‌کنند و می‌کوشند نام آنها را، مگر به‌عنوان بدکاران و تبهکارانی قلیل، از حافظه تاریخی ارمنستان بزدایند (دریایی، ۱۳۸۳: ۳۲؛ بسنجید با آگاتانگوس، ۱۳۸۰: ۱۲۳-۱۲۷).

بنا به نوشته تاریخ‌نگاران ارمنی، ارمنستان در گذشته کافر و جاهل و دچار تفرقه بود، اما با پذیرش دین مسیح در آغاز قرن چهارم میلادی نگرشی یگانه یافت و به مردم یا «ملتی» واحد تبدیل شد (Russell, 1987: 126). روی هم رفته، آگاهی‌های ما در این زمینه محدود به منابع ارمنی است که مسیحی و دشمن کیش زردشتی بودند. از این رو، گزارش آنها را درباره دیدگاه همه ارمنیان درباره مسیحی شدن ارمنستان نمی‌توان کاملاً پذیرفت.

موسی خورنی اشاره دارد که شاپور دوم قبل از اینکه رسماً به ارمنستان حمله کند، به تحریک ماسازت‌ها و هون‌های قفقاز پرداخت تا با حمله به ارمنستان، حکومت آن را تضعیف کنند (موسی خورنی، ۱۳۸۰: ۱۷۶-۱۷۷). ارمنستان از سال ۳۶۴ تا ۳۶۹ میلادی، ۲۷ بار مورد حمله قرار گرفت که برخی از این حملات به رهبری ناخارارهای خائن ارمنی صورت گرفت (Henzel, 2008: 165). از زمانی که مسیحیت در ارمنستان راه باز کرد، نزدیکی این سرزمین ایرانی به امپراتوری روم بیشتر و بالطبع فاصله آن از ایران دورتر شد. این امر ساسانیان را بر آن داشت تا مسیحیت را در ارمنستان براندازند و ارمنیان را به زور به کیش زردشت داخل کنند (ویدن‌گرن، ۱۳۷۷: ۳۸۹). لذا، پس از ورود به ارمنستان به نابودی مظاهر آیین مسیحیت در این سرزمین پرداختند؛ کلیساها را آتش زدند؛ دیرها را ویران کردند و راهبان را از دم تیغ گذراندند (بوزند، ۱۳۸۳: ۲۲۱؛ Bournoutian, 1995: 66-67؛ Greatrex and Lieu, 2002: 22-23؛ پاسدر ماجیان، ۱۳۶۹: ۱۲۶). به دنبال شکل‌گیری این بحران در ارمنستان، چنان‌که فوستوس به آن اشاره کرده، موشغ پسر واساک، یکی از سرداران بزرگ سپاه ارمنستان، بازماندگان نژادگان را گرد هم آورد و با ایشان نزد شاه روم رفت و درخواست التماس آمیز ارمنیان را پیش نهاد و ستم‌های رفته را بازگفت و از قیصر روم درخواست تا پاپ (۳۷۴-۳۸۱ م) پسر آرشاک را به پادشاهی ارمنستان بنشانند. قیصر روم (والنس) نیز چنین کرد و لشکری را در سال ۳۷۰ میلادی به یاری پاپ و موشغ فرستاد. موشغ به یاری لشکر رومی توانست سپاهیان ساسانی را در شهرستان داراناقی شکست دهد و پاپ را به سلطنت ارمنستان برساند. پس از این، موشغ در کشور می‌گشت و تمام آثار زردشتی از جمله آتشکده‌های مزدیسنی را زدود و به جای آنها فرمان ساخت کلیساها را داد (بوزند، ۱۳۸۳: ۲۲۱-۲۲۴). فوستوس در ادامه می‌آورد که شاپور با لشکریانی در صدد تصرف دوباره ارمنستان برآمد که موشغ در دو جنگ بیایی توانست شاپور را شکست دهد و حتی در جنگ اول حرم شاپور به دست دشمن افتاد که موشغ دستور آزادی آنها را داد (بوزند، ۱۳۸۳: ۲۲۴-۲۳۷؛ Russell, 1987: 131). موسی خورنی از جنگ دوم که به

شکست ایرانی‌ها انجامید، به نام «دزیراو» نام می‌برد (موسی خورنی، ۱۳۸۰: ۱۹۵). اشاره جالب‌توجهی نیز در سنگ‌نوشته شاپور دوم در مشکین‌شهر وجود دارد که این پادشاه برای جلوگیری از افزایش قدرت ناخارارهای ارمنی، استحکاماتی در نزدیکی مرزهای ارمنستان ایجاد کرده‌بود (Frye and Skjaervo, 1996: 54).

بعد از مدتی، پاپ مالیات پرداختی به کلیسا یعنی زکات را ممنوع اعلام کرد و املاک کلیسا را که در مناطق مختلف کشور بودند و از زمان تیرداد مقرر شده‌بود، محدود کرد (سارکسیان و دیگران، ۱۳۶۰: ۱۴۳) و حتی پس از مدتی، کاهن بد بزرگ، نرسس هاپریات را با زهر کشت و بدون رأی اسقف بزرگ، سزاریا، اسقف هوسیک را نشانند و این کار جسورانه پادشاه جوان به منزله استقلال کلیسای ارمنی از کلیسای رومی بود (بوزند، ۱۳۸۳: ۲۵۰-۲۶۰؛ Henzel, 166: 2008؛ دریایی، الف ۱۳۹۱: ۶۱). البته، این رفتار دولت روم را آزرده‌خاطر می‌کرد، زیرا پاپ به کمک رومی‌ها توانسته بود تاج و تخت ارمنستان را به‌دست‌آورد. بنابراین، روحانیان کلیساها از او نزد والنس، امپراتور روم شرقی، بدگویی کردند. در نتیجه این دسیسه‌چینی، والنس نیز از در مخالفت با وی درآمد و فرمان کشتن پاپ را داد و این اختلافات، در نهایت به کشته‌شدن پاپ توسط یکی از فرماندهان رومی منجر شد (Ammianus Marcellinus, 1894, 547-548؛ بوزند، ۱۳۸۳: ۲۶۵-۲۶۷؛ Bournoutian, 1995؛ Baynes, 1910, 625-641).
67). به دنبال این وقایع، در سال ۳۷۱ میلادی، سپاه شاپور دوم و سپاه والنس علناً در برابر هم صف‌آرایی کردند. اما، حضور نیروهای دو قدرت در مرزها به درگیری منجر نشد و هنگامی که شاپور از قتل پاپ در سال ۳۷۴ میلادی آگاه شد، در صدد برآمد تا با امپراتور والنس بر سر ارمنستان به مصالحه برسد؛ بنابراین، با فرستادن سفیران بسیاری در این باره اظهارعلاقه کرد، که خوب است ارمنستان را به آن جهت که کانون اغتشاش و ناراحتی دائمی است، بین خود تقسیم کنند (Ammianus Marcellinus, 1894: 549). والنس که با تهدید گوت‌ها در مرز دانوب مواجه شده‌بود، پس از تردیدهای اولیه پیشنهاد شاپور را پذیرفت (ویتر و دیگناس، ۱۳۸۶: ۷۷). اما، این توافق در زمان حیات دو امپراتور عملی نشد، زیرا والنس در سال ۳۷۸ میلادی در یکی از جنگ‌ها کشته شد و شاپور هم به دنبال مرگ او، عمر چندانی نکرد و در سال ۳۷۹ میلادی درگذشت. پس از مرگ این دو، جانشینان آنان در روم و ایران، یعنی تئودوسیوس اول و شاپور سوم، بر سر طرح مسئله تقسیم در سال ۳۷۷ میلادی به توافق رسیدند (فرای، ۱۳۸۳، ۲۳۸؛ ویتر و دیگناس، ۱۳۸۶: ۷۷). به هر حال، تلاش شاپور دوم در تحمیل کیش زردشتی بر مردم ارمنستان ناکام ماند.

۳. دومین تلاش ساسانیان برای زردشتی کردن ارمنستان: نبرد «آوارایر» و پیامدهای آن

یزدگرد دوم که پس از مرگ بهرام پنجم (۴۳۸-۴۵۷ م) در سال ۴۳۹ میلادی به سلطنت نشست، بی‌درنگ جنگ با بیزانسی‌ها را آغاز کرد. اما، تئودوسیوس دوم نمی‌خواست در مرزهای شرقی آشفتگی‌هایی بروز کند و آرامش این نواحی از میان‌برود (فرای، ۱۳۸۳: ۲۴۵)، چراکه امپراتوری از طرف مغرب در معرض حملات آتیلا و هون‌ها بود (Blockley, 1998: 113-130; Heather, 2000: 19-28).

یزدگرد دوم بعد از صلح با رومی‌ها، به اغتشاشات شمال‌شرقی که هون‌ها به‌وجود آورده بودند، پایان داد. سپس، سیاست خود را متوجه ارمنستان کرد. هرچه مسیحیت در ارمنستان بیشتر ریشه می‌گرفت، خشم ساسانیان و اختلافشان با دولت روم بیشتر می‌شد و به همین جهت، بیشتر جنگ‌های مهم که میان ایران و روم درگرفته بر سر ارمنستان بوده است، زیرا هم ساسانیان در تلاش بودند مانع از پیشرفت دین مسیح در ارمنستان شوند و هم رومیان به‌طور جدی خود را پشتیبان تمام مسیحیان از جمله ارمنیان می‌دانستند (Russell, 1987: 136). بعد از انقراض سلسله اشکانی (آرشاکونی) ارمنستان در ۴۲۸ م، ارمنستان به مسیری افتاده بود که می‌بایست دو قرن تمام (از ۴۲۸ میلادی تا ورود اعراب) به زندگی خود نه به صورت مستقل، بلکه به شکل چند امیرنشین بزرگ به فرمانروایی نجبای بزرگ ارمنی، ادامه دهد (در رابطه با انقراض سلسله ارشاکونی ارمنستان ← Walker, 1990: 25; Blockley, 1987: 234; Henzel, 2008: 77; Parpecis, 1991: 13; موسی خورنی، ۱۳۸۰: ۲۱۷؛ کریستن‌سن، ۱۳۷۵: ۱۳۸۲؛ پاسدر ماجیان، ۱۳۶۹: ۱۲۸).

این امیرنشین‌ها حالت تقریباً خودمختاری داشتند، لیکن تحت قیمومیت اربابان ایرانی بودند. جالب‌توجه است که این مرزبان‌ها هم اغلب از میان خود همین خانواده‌های ارمنی انتخاب می‌شدند (همان: ۱۴۱). در مقابل، آنان متعهد می‌شدند مالیات‌هایی را که از طرف ایران تعیین می‌شد، جمع کرده و به خزانه ایران بپردازند. ساسانی‌ها در آغاز امر، حقوق و امتیازات اشراف بزرگ و کوچک ارمنی را مراعات کرده و مقام‌های عالی کشور را در دست ناخارارها باقی گذاشتند؛ لیکن، هنگامی که پادشاه ایران، یزدگرد دوم، به بهبود روابط خود با بیزانس موفق گردید و هفتالیان را از مرزهای ایران دور کرد، شرایط را برای اتخاذ سیاست قطعی در قبال سرزمین‌های تابعه مخصوصاً ارمنستان مهیا دید (سارکسیان و دیگران، ۱۳۶۰: ۱۵۳-۱۵۴). بنابراین، وی در صدد «ایرانیزه» کردن ارمنستان برآمد (Toumanoff, 1961: 6).

به سخنی دیگر، یزدگرد در پی آن بود تا هرگونه نفوذ روم (فرهنگی، دینی و غیره) را در ارمنستان از بین ببرد؛ تا جایی که فرماندار ایرانی ارمنستان صحبت کردن و ترجمه به یونانی را ممنوع اعلام کرد (Henzel, 2008: 185). این سیاست پس از مدتی به اقدامات شدیدتر و عملی‌تر یعنی تحمیل کیش زردشتی به ارمنیان منجر شد (Henzel, 2008: 190; Bournoutian, 1995: 77). چنان‌که یزدگرد در اندیشه این افتاد که خودمختاری ارمنستان را از میان ببرد و مسیحیان آن سرزمین را اجباراً به کیش زردشتی برگرداند و به خیال خود این استان و کشورهای دیگر ماورای قفقاز را ایرانی کند (گرانوسکی و دیگران، ۱۳۸۵: ۱۶۵).

عواملی که باعث شد یزدگرد دوم در مورد تغییر آیین ارمنستان جدیت بیشتری از خود نشان دهد، می‌تواند: ۱. ناشی از تلاش یزدگرد برای خشنود کردن اشراف و روحانیان از خود باشد (گرانوسکی و دیگران، ۱۳۸۵: ۱۶۵؛ Lvov Basirov, n.d: 15)؛ چنان‌که یقیشه (الیزه) (Elishē, 1982, 4-5) آورده است، مغان زردشتی نقشی اصلی را در تحریک وی به جنگ داشتند و به او وعده داده بودند که اگر سرزمین‌های مسیحی مجاور قلمرو ساسانی را به تسخیر خود و تحت سیطره دیانت زردشت درآورد، فتح یونان و روم برایش آسان خواهد بود؛ ۲. عامل مهم دیگری که یزدگرد را بر آن داشت تا کیش زردشتی را جایگزین مسیحیت در ارمنستان کند، این بود که در این زمان ارمنستان تکیه‌گاه مسیحیت در منطقه به‌شمار می‌رفت؛ لذا، خطری که همیشه در این میان احساس می‌شد، اتحاد میان ارمنستان و روم علیه ایران بود، زیرا اختلاف آیین، ارمنستان را از ایران جدا کرده بود و بدیهی بود که در مواقع نزاع میان ایران با روم، ارمنستان به واسطه پیوند مذهبی متمایل به روم باشد. بنابراین، زردشتی کردن ارمنستان، باعث افزایش نفوذ ساسانیان در این سرزمین استراتژیک می‌شد که این خود زمینه‌ای بود برای تحقق اهداف بزرگتر از جمله اندیشه احیای مرزهای پیشین ایران که ساسانیان همواره در پی عملی کردن آن بودند؛ ۳. دلیل دیگری را نیز شاید بتوان در این میان برشمرد و آن ابراز علاقه مخصوص یزدگرد دوم به مسئله کشف حقیقت و مطالعه در همه ادیان زمان بود. در این باره، الیزه، مورخ ارمنی، آورده که یزدگرد تمام ادیان کشور خود را مطالعه کرد و آنها را با دیانت زردشتی سنجید و آیین عیسویان را نیز فراگرفت. از کلمات اوست که گفت: «پرسید، دقت کنید، ببینید هر کدام بهتر بود ما آن را اختیار می‌کنیم». با این همه، وی بر کیش زردشتی ثابت‌قدم ماند (کریستن سن، ۱۳۷۵: ۳۸۴). در کنار این موارد، تومانیف بر این نظر است که تسلط ایرانیان بر ارمنستان در سال ۴۲۸

میلادی (انقراض سلسله آرشاکونی) خود به تنهایی می‌توانست باعث به وجود آمدن بحران ۴۵۱ میلادی (نبرد آوارایر) باشد (Toumanoff, 1954: 134).

بنابراین، یزدگرد برای دستیابی به اهدافش گام‌های نخستین را برای ازمیان برداشتن استقلال داخلی ارمنستان و تغییر آیین این سرزمین و تحمیل کیش زردشتی برداشت. لذا، ابتدا مقام هزاربندی از طایفه ناخاراری آمادونی سلب گردید و به یک اشراف‌زاده پارسی داده شد. همچنین، سمت قاضی‌القضاتی به جای اسقف اعظم ارمنی به یک موبد موبدان واگذار گردید و مالیات‌های سنگین بر همه قشرهای اجتماعی تحمیل شد (Henzel, 2008: 190؛ نوری‌زاده، ۱۳۷۶: ۴۳). در ادامه همین سیاست، در سال ۴۴۷ میلادی، دن شاپور، نماینده پادشاه، به منظور اخلال در اتحاد ناخارارها، انجام سرشماری و وضع مالیات‌های سنگین به ارمنستان فرستاده شد (سارگسیان و دیگران، ۱۳۶۰: ۱۵۴؛ رجبی، ۱۳۸۲: ۲۳۰)؛ چنان‌که وی موفق شد برخی ناخارارهای ارمنی را علیه یکدیگر تحریک کند. سپس، یزدگرد دوم وزیرش را مأمور کرد که به ارامنه نامه دهد و آنان را به تغییر آیین فراخواند. بنا به نوشته لازارفاری، که در اواخر قرن پنجم میلادی می‌زیست، مفاد آن فرمان بدین قرار بود:

ما اصول دیانت خود را، که متکی بر حقیقت و مبتنی بر اساس و قواعد محکم است، نوشته و برای شما فرستادیم. میل داریم شما، که وجودتان برای کشور تا این اندازه مفید و برای ما تا این حد عزیز است، کیش مقدس و راستین ما (زردشتی) را بپذیرید و دیگر در آن دیانت، که همه می‌دانیم باطل و بی‌فایده است، باقی نمانید ... (P'arpec'i's, 1991: 22).

ظاهراً، در ضمن بیان عقاید زردشتی که ضمیمه این فرمان بوده، به ردّ عقاید مسیحی نیز پرداخته شده است. چون فرمان مهرنرسی به ارمنستان رسید، همچنان که لازارفاری در ادامه می‌آورد، اسقف‌های مسیحی و روحانیان ارمنی جمع شدند تا در باب نامه مهرنرسی اظهار نظر کرده و پاسخی بدان فرمان بدهند. در نهایت، پاسخ را این‌گونه عرضه کردند:

هنگامی که در حضور شاهنشاه بودیم، مغان را که مقنن (قانون‌گذار) شما به‌شمار می‌روند به سخریه می‌گرفتیم. اکنون اگر می‌خواهید نوشته‌های ایشان را بخوانیم و مجبور باشیم که سخنانی را بشنویم که هرگز شایسته نظر و توجه ما نیست، ناچاریم همچنان ایشان را مورد استهزا قرار دهیم و ... در هر حال خواندن شرایع شما موجب خنده ما می‌شود ... (ibid, 1991: Part Two: 24).

مقصود ارمنیان از این نامه تند آن بود که یزدگرد را از خیال تغییر دادن مذهب ایشان منصرف گردانند، اما یزدگرد دوم بر سرسختی خود در این امر پافشاری کرد. پیداست که ارمنیان

این جواب را به پشت‌گرمی روم داده‌بودند، ولی در هر حال چنین جوابی به آن نامه مؤدبانه که اگر به افراد عادی هم نوشته شود تولید غضب می‌کند، معلوم است در یزدگرد، پادشاه مستبد ساسانی، چه اندازه کارگر افتاده است. به هر حال، این پاسخ خشم یزدگرد را برانگیخت و پس از مدتی، تعدادی از حاکمان خاندان‌های ارمنستان را به تسیفون فراخواند و به آنها اعلام داشت که اگر فرمان تغییر مذهب را نپذیرند، به ارمنستان حمله خواهدبرد (ibid, 1991: 25؛ مانوکیان، ۱۳۸۷: ۷۵)؛ علاوه بر این، آنها را از مسند قدرتشان در ارمنستان برکنار خواهدکرد. آنان از ترس جان خویش، چنین وانمود کردند که مصمم به قبول عقاید یزدگرد هستند. یزدگرد که این نیت ارامنه را دریافته بود، مناصب و املاک بزرگان ارمنستان را واگذار کرد، لیکن چند تن از شاهزادگان را به‌عنوان گروگان نگاه‌داشت و بیش از هفتصد تن از مغان را به ریاست «رئیس مغان» برای دعوت ارامنه به آنجا گسیل داشت (کریستن‌سن، ۱۳۷۵: ۳۸۸). در این اثنا، بزرگان ارمنی شورش کرده و روحانیان عیسوی جهاد را اعلام کردند، اما برخی از اعیان ارمنی از جمله واساک سیونی از ترس انتقام یزدگرد یا حفظ مقام، کیش زردشتی را پذیرفتند و در کنار ایرانیان قرارگرفتند.

یزدگرد دوم وقتی برای جداکردن ارمنستان از روم از راه فرستادن نامه نتوانست به جایی برسد، تلاش کرد به ضرب شمشیر ارمنیان را به دین سابق درآورد و از هم‌دستی با رومیان، دشمنان همیشگی ایران، بازدارد. به دنبال این وقایع، یزدگرد دوم لشکری را به سوی ارمنستان روانه‌کرد؛ در نتیجه جنگی که درگرفت و به قول فرای، بیشتر یک جنگ خانگی بود تا جنگی میان ایرانیان و ارامنه (فرای، ۱۳۸۳: ۲۴۶)، ارمنیان از بی‌زانس و هونها طلب کمک کردند، ولی قیصر مارکیان (۴۵۷-۴۵۰ م) از دادن کمک امتناع ورزید و در این مورد ریاکارانه پادشاه ایران را در جریان گذاشت (Bournoutian, 1995: 78؛ نوری‌زاده، ۱۳۷۶: ۴۵). بنابراین، در نبردی که در دشت آوارایر در ۲ ژوئن ۴۵۱ میلادی درگرفت، ۶۶۰۰۰ ارمنی به فرماندهی قهرمان ملی، شاهزاده واردان مامیکونیان با سپاه ۲۲۰۰۰۰ نفری ایرانیان پیکار کردند. واردان و چندین‌هزار تن از یارانش در میدان نبرد از پای درآمدند و مرگ این شهدا را تا به امروز در تقویم ارمنی به نام پنجشنبه آمرزیده یادآوری می‌کنند (لانگ، ۱۳۸۳: ۶۳۲؛ Russell, 1987: 138). به دنبال آن، بسیاری نیز به داخل ایران تبعید گشتند (Elishē, 1982: 57-58؛ دریایی، ۱۳۸۳: ۳۹؛ Bournoutian, 1995: 78). این در حالی است که یقیشه (الیزه) نوشته است که در آوارایر نه اینکه یک طرف پیروز و طرف دیگر مغلوب گردید، بلکه دلیران در مقابل دلیران جنگیده، دو طرف نیز شکست خوردند (Elishē, 1982: 58).

ویدن‌گرن حتی بر این باور است که یزدگرد دوم از نتیجه این اقدام خشونت‌آمیز خود مأیوس شد و در پی راه حلی مسالمت‌آمیز برای حل این بحران بود (ویدن‌گرن، ۱۳۷۷: ۳۸۹)، اما در جبهه عقیدتی، مبارزه را از نیک کولبی که از جدل‌گرایان بزرگ ارمنی در سده پنجم میلادی بود، با کتاب فصیح خود به نام *ابطال فرقه‌ها* ادامه داد (لانگ، ۱۳۸۳: ۶۳۳).

پس از مرگ یزدگرد در سال ۴۵۷ میلادی، میان فرزندان او، پیروز و هرمز، بر سر تخت شهریاری درگیری و نزاع رخ داد (طبری، ۱۳۷۵: ۲/۶۲۷؛ ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۶۹؛ مجمل‌التواریخ و القصص، ۱۳۱۸: ۷۱). اگرچه هرمز برنده میدان بود و دو سال پادشاهی کرد، سرانجام کشته شد (مسعودی، ۱۳۷۸: ۲۵۸) و این پیروز بود که رسماً تاج بر سر نهاد. در دوره پیروز، دو قدرت ایران و روم مورد هجوم اقوام وحشی قرار گرفته بودند و روابط آنها حول محور مسئله هون‌ها و چگونگی برخورد با این مهاجمان بود. با این حال، اگرچه ایرانیان درگیر مسئله هون‌ها بودند، از ارمنستان نیز غافل نبودند و بعد از مدتی مصالحه با ارمنی‌ها، سیاست دوره یزدگرد دوم را از سر گرفتند. از این رو، آزادی‌هایی که دربار ساسانی به ناگزیر پس از جنگ آوارایر به ارمنستان داده بود، خیلی گذرا و موقتی بود، چراکه در سال ۴۶۰ میلادی دوباره همان سیاست قدیمی ادغام ملی و تغییر اجباری آیین در مورد ارامنه اعمال شد؛ بدین‌گونه که پیروز ساسانی که به‌تازگی بر اورنگ شهریاری جلوس کرده بود، حقوق موروثی ناخارهای ارمنی را سلب کرد و این حقوق را فقط به اشراف‌زادگانی که کیش زردشت را پذیرفته و دوستدار حکومت ساسانی بودند، اعطا کرد. توده‌های مردم بار دیگر از اعمال دربار ساسانی به خشم آمدند و زمینه‌های قیام دیگری بر ضد دولت ساسانی فراهم گردید (نوری‌زاده، ۱۳۷۶: ۴۷). این موقعیت مناسب پس از شکست ایرانیان در جنگ در مقابل هون‌ها به‌وجود آمد. این بار واهان مامیکونیان رهبر قیام شده بود (سارکسیان و دیگران، ۱۳۶۰: ۱۶۰). جنگ‌های پیاپی که بین سپاه ساسانی و شورشیان ارمنی در گرفت، به پیروزی شورشیان منتهی شد. در این بحبوحه، سپاه ساسانی به دست هپتالیان نابود گردید و پیروز در جنگ کشته شد (طبری، ۱۳۷۵: ۲/۶۳۴-۶۳۵؛ بسنجید با فرای، ۱۳۸۳: ۲۴۷).

اوضاع ارمنستان تا پایان دوره پیروز به سبب گرفتاری او در جنگ با هیاطله بحرانی و نامعلوم ماند، چنان‌که لازار فارپی حکایت می‌کند سوخرا «زرمهر» و شاهپور، از بزرگان آن زمان دربار ساسانی که هر دو در ایبری و ارمنستان به جنگ مشغول بودند، همین که خبر مرگ پیروز به آنها رسید، با عجله به تسیفون شتافتند (Parpeç'i's, 1991: 86-87). از این سخن نیک می‌توان فهمید با اینکه ساسانیان در این هنگام به سختی گرفتار مرزهای شرقی

خود بودند، هرگز چشم خود را بر ارمنستان و سرنوشت سیاسی آن نبسته بودند. شکست و مرگ پیروز در سال ۴۸۴ میلادی در سرزمین هپتال‌ها، سرداران ساسانی را مجبور به تغییر سیاست در ارمنستان کرد. از این رو، تصمیم گرفتند که ارمنستان را ترک کرده و حتی واهان مامیکونیان را به‌عنوان رهبر اصلی آن سرزمین به رسمیت بشناسند (Chaumont, 1987: 430; Henzel, 2008: 192).

همان‌طور که اشاره رفت، پس از کشته‌شدن پیروز در جنگ با هیاطله، دو تن از مقتدرترین نجبا یعنی زرمهر یا سوخرا از خاندان قارن و شاهپور از خاندان مهران، ارمنستان را ترک کرده و با عجله به تسیفون شتافتند تا نفوذ خود را در انتخاب پادشاه جدید به کار برند که توانستند بلاش، برادر پیروز، را به پادشاهی انتخاب کنند (P'arpec'i's, 1991: 86-87)؛ کریستن‌سن، ۱۳۷۵: ۳۹۸؛ زرین‌کوب، ۱۳۸۶: ۴۶۵). پادشاه جدید سوخرا را مأمور مذاکره با هیاطله کرد. سوخرا نیز صلحی با هیاطله بست که طبق آن ایران می‌بایست مرتباً پولی را به‌عنوان خراج به آنها پرداخت کند (پروکوپسوس، ۱۳۸۲: ۲۸). با روی کار آمدن بلاش اول، سیاست ساسانیان نیز نسبت به ارمنستان تغییر کرد. او با در نظر گرفتن ناکامی‌های یزدگرد و پیروز در ارمنستان، در صدد مصالحه با ارمنیان برآمد. به همین منظور، یک نفر از مقامات بلند پایه را برای مذاکره با واهان به ارمنستان فرستاد (Chaumont, 1987: 430) که احتمالاً به دلیل ناتوانی شاه در مقابل دو دشمن قدرتمند، تصمیم گرفت روابط صلح‌جویانه‌ای را با ارمنستان و هیاطله داشته‌باشد (دریایی، ۱۳۸۳: ۴۱). بنابراین، او با شورشیان به رهبری واهان صلح کرد و موافقت شد که آتشکده‌های موجود در ارمنستان ویران گردد و دیگر آتشکده‌ای در این سرزمین ساخته نشود و مسیحیان بدون ترس از گرویدن اجباری به آیین زردشتی، در عمل کردن به مراسم عبادی مسیحی آزاد باشند (Chaumont, 1987: 430؛ فرای، ۱۳۸۳: ۲۴۸)؛ به علاوه، مقرر گردید که ارمنستان را مستقیماً پادشاه ساسانی اداره کند (همان). این سیاست بلاش به‌زودی نتیجه خود را داد و بین آنان صلح برقرار گردید که در پی آن در گزارش‌های بیزانسی و ارمنی از این پادشاه به نیکی یاد شده‌است (Schippmann, 1989: 579) و حتی در اختلاف بین بلاش و برادرش پیروز، آنان جانب بلاش گرفتند و به یمن کمک‌هایی که از جانب ارمنیان رسید، بلاش موفق شد بر رقیب خود پیروز شود (P'arpec'i's, 1991: 94؛ Chaumont, 1987: 430؛ کریستن‌سن، ۱۳۷۵: ۳۹۸؛ شیپمان، ۱۳۸۴: ۵۰). همچنین، بلاش برای جبران کمک ارمنی‌ها، فرمانروایی ارمنستان را به شخص واهان مامیکونیان (سردسته شورشیان) واگذار کرد. پس از

این واقعه، دیگر باره کیش مسیحی در سال ۴۸۵ میلادی مذهب رسمی ارمنستان شد (Henzel, 2008: 171; Chaumont, 1987: 430؛ سارکسیان و دیگران، ۱۳۶۰: ۱۶۳).

۴. واپسین تلاش ساسانیان برای زردشتی کردن ارمنستان

قباد اول بعد از اینکه نتوانست باج و خراج هپتالی‌ها را که بعد از مرگ پیروز اول به ایران تحمیل شده بود تأمین کند، در نتیجه به آناستازیوس، قیصر بیزانس، روی آورد و اقساط معوقه را از روم درخواست کرد (پروکوپیوس، ۱۳۸۲: ۳۵-۳۶؛ بسنجید با ویتتر و دیگناس، ۱۳۸۶: ۲۷). وی برای توجیه این تقاضا به ماده‌ای از قرارداد صلح بین یزدگرد دوم و تئودوسیوس دوم به سال ۴۴۲ میلادی عطف کرد (پروکوپیوس، ۱۳۸۲: ۳۵؛ بسنجید با شیپمان، ۱۳۸۴: ۵۵). طبق این قرارداد، دولت روم متعهد شده بود که قسمتی از مخارج دفاع معابر کوه‌های قفقاز را در مقابل مهاجمان به دولت ایران بپردازد (کریستن سن، ۱۳۷۵: ۶۶۴-۶۶۵). امپراتور روم با تقاضای قباد اول مخالفت کرد. بنابراین، قباد به جنگ مصمم شد تا شاید بتواند بدین وسیله به پول دست یابد (پروکوپیوس، ۱۳۸۲: ۳۶). در نبردهایی که رخ داد، سپاهیان ایران توانستند به پیروزی‌هایی دست یابند. سرانجام، ساسانیان از جانب مرزهای شمالی مورد تهدید اقوام وحشی قرار گرفتند و لذا برای آنکه در جبهه غرب آرامش برقرار شود، قباد به آناستازیوس پیشنهاد صلح کرد که با موافقت بیزانس همراه شد. بدین ترتیب، در سال «۵۰۵ یا ۵۰۶ م» قرارداد صلحی به مدت هفت سال منعقد گردید (همان: ۴۸؛ Greatrex and lieu, 2002: 71). پس از پایان جنگ ایران و بیزانس و بسته شدن قرارداد صلح، در سال ۵۰۹ میلادی سلطه ایران بر ارمنستان شرقی تثبیت و این کشور دیگر باره به مرزبانی تبدیل شد (سارکسیان و دیگران، ۱۳۶۰: ۱۶۳)، ولی صلح هفت‌ساله در عمل بیش از بیست سال پای‌برجا ماند.

در اواخر سلطنت قباد یکم، دور دوم جنگ‌های ایران با بیزانس آغاز می‌شود که علت آن دخالت امپراتور یوستینیوس در امور گرجستان بود، زیرا در این زمان قباد از مردم این سرزمین خواسته بود تا به کیش زردشتی درآیند (پیگولوسکایا، ۱۳۸۰: ۲۰۳). در سال ۵۳۰ میلادی، به دنبال شکست ایرانیان در دارا، دو قلعه مهم ارمنستان به نام‌های بلوم و فرانگیوم که از دومی ایرانی‌ها طلا استخراج می‌کردند، به تصرف بیزانسی‌ها درآمد، اما تلاش ایرانی‌ها برای جبران این شکست نتیجه داد و سرانجام توانستند در سال بعد در کالینیکوس پیروز شوند (Greatrex and lieu, 2002: 83-84). هنگامی که ایرانیان توانستند شهر مارتیروپولیس

از شهرهای ارمنستان روم را به محاصره درآوردند، خبر مرگ قباد رسید. از این رو، حاضر به مذاکره شدند. قرارداد صلح در سال ۵۳۲ میلادی در اوایل سلطنت خسرو انوشیروان منعقد شد. از جمله شرایط این قرارداد که به ارمنستان مربوط می‌شد، این بود که رومیان دو قلعه بلوم و فرانگیوم در ارمنستان ایران را به ساسانیان واگذار کنند (پروکوپیوس، ۱۳۸۲: ۱۰۲-۱۰۶).

ارمنستان بعد از قرارداد صلح ۵۳۲ میلادی بین ایران و روم، مدت طولانی آرام ماند، اما چهل سال پس از صلح پنجاه‌ساله، باز ارمنستان منشأ اختلافات و درگیری‌ها بین ایران و روم در سال ۵۷۱ میلادی و در زمان امپراتور یوستینیوس دوم شد (Theophylact, 1986: 85). به گفتهٔ تفوفیلاکت سیموکاتا، اغتشاشات ارمنستان که مسبب آن بیشتر رومی‌ها بودند، آخرین تردیدها را برای شروع جنگ از بین برد (ibid, 1986: 86). در واقع، ماجرا از این قرار بود که خسرو انوشیروان حاکمی ایرانی از خاندان سورن (چهرگشنسب) را در سال ۵۶۴ میلادی به حکومت ارمنستان گماشت که این حاکم در تلاش بود تا کیش زردشتی را در ارمنستان گسترش دهد و حتی آتشکده‌ای را در دوین بناکرد. این رفتار او به قیام مجدد مردم ارمنستان در سال ۵۷۱ میلادی منجر شد (Chaumont, 1987: 431؛ فرای، ۱۳۸۳: ۲۵۶). شورشیان به رهبری وارتان مامیکونیان (که به کارمیر وارتان مشهور بود) دوین را تصرف کرده و مرزبان ایرانی را به قتل رساندند. وارتان به منظور کسب کمک، سفرائی به بیزانس فرستاد و قیصر ژوستین دوم به شرطی قول مساعد داد که ارمنستان مرزبانی تابع بیزانس شود (Greatrex and Lieu, 2002: 149; Chaumont, 1987: 431; Toumanoff, 1954: 149). در واقع، وعدهٔ مساعدت به ارمنی‌ها توسط ژوستین دوم به معنی اعلان جنگ به دولت ساسانی بود. بنابراین، خسرو اول با گردآوری سپاهی شخصاً به بین‌النهرین تاخت و انطاکیه و دارا را گرفت. در طرف مقابل، رومی‌ها به محاصرهٔ نصیین پرداختند که این محاصره نتیجه‌ای نداد. خسرو اول برای سرکوب قیام ارمنستان نیز سپاهی ۲۰ هزار نفری با تعدادی فیل به فرماندهی مه‌ران مهربندگ گسیل کرد، لیکن این سپاه شکست سختی خورد و مه‌ران مهربندگ و تعداد کمی از نیروهای ساسانیان توانستند از معرکه جان سالم به‌دربرند و به ایران فرارکنند (Sebeos, 1985: 5-6). از آن پس، بخش بزرگی از ارمنستان از سلطهٔ ساسانیان آزاد گردید و تحت سلطهٔ بیزانس درآمد.

تصرف انطاکیه و دارا باعث استعفای یوستین دوم شد (Greatrex and Lieu, 2002: 151). تیریوس جانشین و شریک او نیز چاره‌ای جز درخواست صلح نداشت. متارکه‌ای بی‌دوام

منعقد شد، اما نتوانست ادامه صلح را تضمین کند و جنگ همچنان در ارمنستان ادامه یافت. در حمله‌ای که خسرو شخصاً در سال ۵۷۵ میلادی به ارمنستان کرد، در آغاز پیروزی با ایرانیان بود، اما سرنوشت جنگ تغییر یافت و سپاه نیرومندی از بیزانس‌ها خسرو را شکست دادند. ساسانیان که جرئت خود را ازدست داده بودند، در سال ۵۷۶ میلادی تمایل پیدا کردند که بر سر بستن عهدنامه صلح به مذاکره بنشینند. اما، پیروزی بزرگ بر سپاه بیزانس در ارمنستان، رشته گفت‌وگوهای صلح را گسیخت (ویتتر و دیگناس، ۱۳۸۶: ۳۱-۳۲؛ بسنجید با Greatrex and Lieu, 2002: 152-162). در جنگ سال ۵۷۸ میلادی، فرمانده جدید سپاه بیزانس به نام موریکوس یا موریس توانست چندین دژ ایرانی را مسخر سازد و شماری را به اسارت درآورد؛ اما، در این هنگام آرامنه به شورش خود پایان دادند و فرمان عفو عمومی خسرو، سلطه ساسانیان را بر این سرزمین اعاده کرد (فرای، ۱۳۸۳: ۲۵۷).

به این ترتیب، هم بیزانسی‌ها و هم ایرانی‌ها که از جنگ‌های پی‌درپی خسته شده بودند، صلح را استقبال کردند. از این رو، هنگامی که هیئت سفارت بیزانسی در راه رسیدن به تسیفون بود، خسرو در سال ۵۷۹ میلادی، پس از ۴۸ سال زمامداری درگذشت (Theophylact, 1986: 98؛ شپیمان، ۱۳۸۴: ۶۵). بعد از جلوس هرمز، امپراتور روم ادامه مذاکرات دوره خسرو اول را با هرمز از سرگرفت و خواستار این بود از تمام دعاوی خود در ارمنستان صرف‌نظر کند، در مقابل شهر دارا را بازستاند. اما، هرمز از تسلیم شهر دارا، حتی در قبال استرداد چندین دژ در ارمنستان که به تصرف بیزانس‌ها درآمده بود، امتناع ورزید. ایرانیان نیز خواستار باج گزافی بودند، اما در این خصوص توافقی حاصل نشد و جنگ همچنان ادامه یافت (فرای، ۱۳۸۳: ۲۶۰؛ ویتتر و دیگناس، ۱۳۸۶: ۳۲). با وجود این، دولت ساسانی بعد از تلاش‌های مقطعی و ناموفق خود در تغییر آیین ارمنستان، در نهایت در این سیاست ناکام ماند.

نپذیرفتن مجدد دیانت زردشتی توسط ارمنیان و باقی‌ماندن بر کیش مسیحی مسئله‌ای است که لازم است در پایان به آن اشاره کنیم. ارمنیان از عصر اشکانی تا پایان ساسانیان، همواره شاهد بودند که سرزمین آنها عرصه تاخت‌وتاز دو قدرت ایران و روم است. ارمنیان از عصر سلوکی تجربه تأسیس حکومتی نیمه‌مستقل را در سرزمین خود داشتند (Strabo, 1903: XI, 14, 15). هرچند گه‌گاه این حکام غیرارمنی بودند، ارمنیان همواره در آرزوی تشکیل یک حکومت مستقل بودند. اما، بزرگترین مانع تشکیل یک حکومت مستقل در ارمنستان، قرارگرفتن این سرزمین در بین دو قدرت ایران و روم بود که

به‌عنوان یک دولت پوشالی نقش مهمی در مناسبات ایران و روم ایفای کرد؛ به‌ویژه که دو قدرت با سلطه بر این سرزمین می‌توانستند از آن به‌عنوان سپری ضربه‌گیر در برابر حریف استفاده کنند. در واقع، با توجه به موقعیت جغرافیایی ارمنستان، ارمنیان توانایی لازم را برای استقلال سرزمینشان که لازمه آن رویارویی با دو قدرت بزرگ عصر باستان بود، نداشتند. از طرف دیگر، یکی از شرایط لازم برای کسب این توانایی متحدکردن تمام ارمنیان در زیر یک پرچم و به سخنی دیگر ایجاد «یک ملت واحد» بود. از این رو، ارمنیان برای کسب این شرط نخست به کارهای فرهنگی روی آوردند تا بتوانند شاخصه‌هایی برای وحدت «ملت» خود ایجادکنند (برنی و لانگ، ۱۳۸۶: ۲۹۶). گرویدن به مسیحیت و اختراع خط ارمنی از مهم‌ترین اقدامات فرهنگی در این زمینه بود که تأثیری بسزا در وحدت ارمنیان داشت. این اقدامات به‌آسانی صورت نگرفته بود که به‌آسانی از دست برود. از این رو، ارمنیان هیچ‌گاه حاضر نبودند تا از کیش مسیحی برگردند، زیرا این امر را مساوی با از دست رفتن هویت مستقل خود می‌دانستند.

۵. نتیجه‌گیری

پس از روی کار آمدن ساسانیان در سال ۲۲۴ میلادی، شاخه‌ای از اشکانیان که بر ارمنستان حکمرانی می‌کردند، به مخالفت با ساسانیان پرداختند، چراکه آنها را غاصب حکومت اشکانیان، شاخه بزرگتر خود، می‌دانستند. اما، از آنجایی که خود توان مقاومت در برابر ساسانیان را نداشتند، برای حفظ بقای خود چاره را در آن دیدند که به امپراتوری روم که رقیب شاهنشاهی ساسانی بود، نزدیک شوند. در این میان، عنصری تعیین‌کننده این نزدیکی را تسریع بخشید و آن پذیرش آیین مسیح در ارمنستان و سپس امپراتوری روم بود. البته، به‌رغم این نزدیکی ارمنیان به روم، به‌نظر می‌رسد که ارمنیان بیشتر در این هنگام در اندیشه تشکیل حکومتی مستقل از دو قدرت بودند و گرویدن به مسیحیت نیز در راستای رسیدن به همین هدف بود. از طرفی در این میان، شاهنشاهان ساسانی که در صدد اجرای استراتژی «احیای مرزهای پیشین» ایران بودند، نمی‌توانستند نسبت به این موضوع بی‌تفاوت بمانند. بنابراین، در صدد چاره‌جویی برآمدند. با اینکه قبل از به‌مسیحیت‌درآمدن ارمنستان و روم، حکومت ساسانی از مسیحیان که در امپراتوری روم جمعیتشان رو به افزایش بود حمایت می‌کرد، به علل سیاسی بعد از به‌مسیحیت‌درآمدن این دو سرزمین، ساسانیان به تعقیب و آزار مسیحیان به‌ویژه مسیحیان ارمنی پرداختند، چراکه شاهان ساسانی در کشمکش‌های خود با

قدرت غربی، آنان را به چشم جاسوسان روم می‌نگریستند؛ به‌ویژه که مسیحی شدن ارمنستان به‌طور جدی استراتژی «احیای مرزهای پیشین» ایران را تهدید می‌کرد. در همین راستا، در سه دوره زمانی: ۱. دوران پادشاهی شاپور دوم (۳۰۹-۳۷۹ م)؛ ۲. دوران پادشاهی یزدگرد دوم (۴۳۸-۴۵۷ م)، پیروز اول (۴۵۹-۴۸۴ م) و بلاش اول (۴۸۴-۴۸۸ م) (که اوج این تلاش‌ها را می‌توان در این دوره مشاهده کرد)؛ ۳. دوران پادشاهی خسرو اول (۵۳۱-۵۷۹ م) در صدد زردشتی کردن ارمنستان برآمدند تا بتوانند این سرزمین استراتژیک را که می‌توانست به‌عنوان پایگاهی ارزشمند بر ضد امپراتوری روم مورد استفاده قرارگیرد، به دایره مدار خود درآورند. این در حالی است که کیش زردشت دینانت تبلیغی نبود و بزرگان آن داعیه نجات و رستگاری تمام انسان‌های جهان را نداشتند. در دوره اول، حکومت ساسانی در زمینه زردشتی کردن ارمنستان موفقیتی به‌دست‌نیامورد. بنابراین، با حکومت روم بر سر تقسیم این سرزمین به توافق رسیدند؛ در دوره دوم که اوج تلاش‌های ساسانیان در تغییر آیین ارمنی‌ها و تحمیل کیش زردشتی است نیز ارمنی‌ها حاضر به جایگزینی باورهای خود با کیش زردشتی نشدند؛ تا جایی که حاضر بودند حتی از جان خود مانند آنچه در نبرد آوارایر اتفاق افتاد، بگذرند. پس از تلاش‌های ناموفق یزدگرد دوم و پیروز اول در تغییر مذهب ارمنستان، بلاش اول در صدد مصالحه با ارمنی‌ها برآمد و امتیازاتی به آنها داد؛ از جمله اینکه دین مسیحی را دیگر باره در آنجا به رسمیت شناخت؛ در دوره سوم نیز در یک مقطع کوتاه، ارمنی‌ها برای تغییر آیینشان زیر فشار قرار گرفتند، ولی این بار نیز به نتیجه‌ای منجر نشد. تلاش‌های ناموفق حکومت ساسانی در تغییر آیین ارمنستان نشان‌دهنده ارمنی‌ها حاضر به جایگزینی کیش زردشتی با آیین مسیحیت نبودند، زیرا آن را شاخصی مهم در حفظ هویت خویش می‌دیدند، اما هرگاه حکومت ساسانی دین رسمی آنها را می‌پذیرفت، به‌عنوان حامی پادشاه ایران ظاهر شده که این مهم را می‌توان در دوران بلاش در مقابله با شورش برادرش زریر و حمایت از خسرو دوم، شاه قانونی ایران، در برابر بهرام چوبین دید.

منابع

- آگاتانگوس (۱۳۸۰). *تاریخ ارمنیان*، ترجمه گارون سارکسیان، تهران: نائیری.
- الهیاری، فریدون (۱۳۸۶). «فرآیند رسمی شدن آیین زردشتی در آغاز حکومت ساسانی»، *مجله علمی - پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان*، دوره دوم، ش ۴۸.
- ایمان‌پور، محمدتقی (۱۳۷۱). «مبانی نفوذ و مقام روحانیون زرتشتی در دوره ساسانی»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد*، س ۲۵، ش ۱ و ۲.

- ایمان پور، محمدتقی (۱۳۷۰). «رویارویی مانی با زرتشتیگری»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد*، س ۲۴، ش ۲.
- ایمان پور، محمدتقی (۱۳۶۹). «نقش روحانیون زرتشتی در تقویت حکومت ساسانی و دیانت زرتشتی»، *فصلنامه مطالعات تاریخی*، س ۲، ش ۲.
- برنی، چارلز؛ و مارشال لانگ (۱۳۸۶). *تاریخ اقوام کوه‌نشین شمال غرب ایران*، ترجمه هوشنگ صادقی، تهران: نگاه.
- بوزند، پاستوس (۱۳۸۳). *تاریخ ارمنیان*، ترجمه گارون سارکسیان، تهران: نائیری.
- بیوار، ا. د. ه. (۱۳۸۳). «تاریخ سیاسی ایران در دوره اشکانیان»، گردآورنده احسان یارشاطر، *مجموعه تاریخ ایران کمبریج*، ترجمه حسن انوشه (ج ۳، قسمت اول)، تهران: امیرکبیر.
- پاسدر ماجیان، هراند (۱۳۶۹). *تاریخ ارمنستان*، ترجمه محمد قاضی، تهران: زرین.
- پروکوپیوس (۱۳۸۲). *جنگ‌های ایران و روم*، ترجمه محمد سعیدی، تهران: علمی و فرهنگی.
- پیگولوسکایا، نینا ویکتورونا (۱۳۸۰). *تاریخ ایران باستان*، ترجمه مهرداد ایزدینا، تهران: محور.
- تفضلی، احمد (۱۳۷۰). «کرتیر و سیاست اتحاد دین و دولت در دوره ساسانی»، یکی *قطره باران (جشن‌نامه استاد عباس زریاب خویی)*، به کوشش احمد تفضلی، تهران: فرهنگ نو.
- ثعالبی نیشابوری، عبدالملک بن محمد بن اسماعیل (۱۳۶۸). *تاریخ ثعالبی*، مشهور به *غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم*، ترجمه محمد فضائلی، تهران: نقره.
- حسین طلائی، پرویز؛ و مصطفی جرفی (۱۳۸۹). «واکای شاخص‌های تأثیرگذار بر سیاست‌های مرزی اردشیر بابکان در قبال امپراتوری روم»، *فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ اسلام و ایران (دانشگاه الزهرا)*، ش ۷، پیاپی ۸۷.
- دریایی، تورج (۱۳۸۳). *شاهنشاهی ساسانی*، ترجمه مرتضی ناقب‌فر، تهران: ققنوس.
- دریایی، تورج (الف) (۱۳۹۱). «شاپور دوم»، *ناگفته‌های امپراتوری ساسانیان*، ترجمه آهنگ حقانی و محمود فاضلی بیرجندی، تهران: کتاب پارسه.
- دریایی، تورج (ب) (۱۳۹۱). «پادشاهان ساسانی و نیاکانشان»، *ناگفته‌های امپراتوری ساسانیان*، ترجمه آهنگ حقانی و محمود فاضلی بیرجندی، تهران: کتاب پارسه.
- رجبی، پرویز (۱۳۸۲). *هنرهای گمشده*، ج ۵، تهران: توس.
- رجبی، پرویز (۱۳۵۰). «کرتیر و سنگ‌نبشته‌های او»، *مجله بررسی‌های تاریخی*، س ۶، (شماره مخصوص).
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۶). *تاریخ مردم ایران (ایران قبل از اسلام)*، ج ۱، تهران: امیرکبیر.
- سارکسیان، گارون و دیگران (۱۳۶۰). *تاریخ ارمنستان*، ترجمه ا. گرمانیک، ج ۱، تهران: بی‌نا.
- شیپمان، کلاوس (۱۳۸۴). *میانی تاریخ ساسانیان*، ترجمه کیکاوس جهاناداری، تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵). *تاریخ طبری؛ یا تاریخ الرسل والملوک*، ج ۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- فرای، ریچارد (۱۳۸۳). «تاریخ سیاسی ساسانیان»، گردآورنده احسان یارشاطر، *مجموعه تاریخ ایران کمبریج*، ترجمه حسن انوشه (ج ۳، قسمت اول)، تهران: امیرکبیر.

- کالج، مالکوم (۱۳۸۰). *اشکانیان*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: هیرمند.
- کریستن‌سن، آرتور (۱۳۷۵). *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب.
- گرانوسکی، ا.آ. و دیگران (۱۳۸۵). *تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز*، ترجمه کیخسرو کشاورزی، تهران: مروارید.
- لانگ، دیوید (۱۳۸۳). «ایران، ارمنستان و گرجستان»، گردآورنده احسان یارشاطر، *مجموعه تاریخ ایران* کمبریج، ترجمه حسن انوشه (ج ۳، قسمت اول)، تهران: امیرکبیر.
- مانوکیان، آربی (۱۳۸۷). «ارمنیان و سلسله پادشاهان ساسانی»، *مجله پیمان*، ش ۴۴.
- مجموعه *التواریخ و القصص* (۱۳۱۸). به تصحیح محمدتقی بهار، تهران: کلاله خاور.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۷۸). *مروج الذهب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱، تهران: علمی و فرهنگی.
- موسی خورنی (۱۳۸۰). *تاریخ ارمنیان*، ترجمه ادیک باغداداساریان، تهران: بی‌نا.
- نامه تنسر به گشنسپ (۱۳۵۴). تصحیح مجتبی مینوی، با همکاری محمداسماعیل رضوانی، تهران: خوارزمی.
- نوری‌زاده، احمد (۱۳۷۶). *تاریخ و فرهنگ ارمنستان*، تهران: چشمه.
- ورستاندیک، آندره (۱۳۸۶). *تاریخ امپراتوری اشکانیان*، ترجمه محمود بهفروزی، تهران: جامی.
- ولسکی، یوزف (۱۳۸۳). *شاهنشاهی اشکانی*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
- ویدن‌گرن، گئو (۱۳۷۷). *دین‌های ایران*، ترجمه منصور فرهنگ، تهران: آگاهان ایده.
- ویتر، انگلبرت؛ و بناته دیگناس (۱۳۸۶). *روم و ایران (دو قدرت جهانی در کشاکش و همزیستی)*، ترجمه کیکاوس جهان‌داری، تهران: نشر پژوهش فرزاد روز.
- یارشاطر، احسان (۱۳۸۳). «پیشگفتار»، گردآورنده احسان یارشاطر، *مجموعه تاریخ ایران* کمبریج، ترجمه حسن انوشه (ج ۳، قسمت اول)، تهران: امیرکبیر.

- Ammianus Marcellinus (1894). *The Roman History of Ammianus Marcellinus, During the Reigns of the Emperors Constantius, Julian, Jovianus, Valentinian, and Valens*, Translated by D. C. Yonge, B.A., London ; New York : G. Bell.
- Baynes, N. H. (1910). "Rome and Armenia in the Fourth Century", *The English Historical Review*, Vol. 25, No. 100.
- Blockley, R. C. (1987). "The Division of Armenia between the Romans and the Persians at the End of the Fourth Century", *A Historia: Zeitschrift für Alte Geschichte*, Bd. 36, H. 2.
- Blockley, R. C. (1998). "The Dynasty of Theodosius", *The Cambridge Ancient History*, vol. 13, ED: A. Cameron, Cambridge University Press.
- Bournoution, G. A. (1995). *A History of the Armenian people*, Volume I (Pre-History to 1500 A.D), Costa Mesa, California: mazda publishers.
- Chaumont, M. L. (1987). "Armenia and Iran", Ehsan yarshater (Ed), in: ii. *The Pre-Islamic Period Encyclopaedia Iranica*, Vol 3, London and Henley: Routledge and Kegan paul.
- Dio cassius (1927). *Roman History*, Vol. IX (Books 71-80), Loeb Classical Library (No.177): London and New York.

- Elishē (Vardapet). (1982). *History of Vardan and the Armenian War*, Translated and Commentary by Robert W. Thomson, Harvard University Press, Cambridge, Massachusetts.
- Eusebius (1999). *Life of Constantine*, Translated with introduction and Tommentary by Averil Cameron and Stuart G. Hall, Clarendon press, Oxford.
- Frendo, D. (2002). "Dio Cassius and Herodian on the First Sasanian Offensive Against the Eastern Provinces of the Roman Empire (229-232)", *Bulletin of the Asia Institute*, Vol. 16.
- Frendo, D. (2001). "Constantine s Letter to Shapur II, Its Authenticity Occasion, and Attendant Circumstances", *Bulletin of the Asia Institute*, Vol. 15.
- Frye, R.N. and P.O. Skjaervo (1996). "The Middle Persian Inscription from Meshkinshahr", *Bulletin of Asia Institute*, vol. 10.
- Dodgeon.M.H, Lieu, S.N.C. (1991). *The Roman Eastern Frontire and the Persian Wars*, Part 1 (A.D.226-363), London and New York: Routledge.
- Greatrex, G., and Lieu, S.N.C. (2002). *The Roman Eastern Frontire and the Persian Wars*, Part II (A.D. 363-630), London and New York: Routledge.
- Henzel, Judy.H. (2008). "A Comparison and Contrast of the History of Christianity as It Developed in Cappadocia and Armania During the First Five Centuries AD", A Thesis Presented to the Graduate School of Clemson University.
- Herodian (1970). *History of the Empire*, Vol .II (Books 5-8), Loeb Classical Library (No.455): London and New York.
- Heather, P. (2000) "The Western Empire, 425-76", *The Cambridge Ancient History*, vol. 14, ED: A. Cameron, Cambridge University Press.
- Lvov Basirov. O. P. V. (n.d), "Religious Intolerance and Proselytisation under the Sasanians". www.zav.org.au/docs/Proselytisation%20%20Intolerance.pdf
- P'arpec'i's, Ghazar (1991). *The History of Lazar Parpeci*, Translated by R. W. THOMSON, Occasional Papers and Proceedings, Atlanta: Scholars Press.
- Russell.J.R (1987). *Zoroastrianism in Armenia*, Harvard Iranian Series, Cambridge, Massachusetts.
- Sebeos (1985). *Sebeos' History*, translated by Robert Bedrosian, New York. Online HTML version at: Sebeos' History. See <http://rbedrosian.com/hsrces.html>
- Schippmann,K.(1989). "Balaš, Sasanian king of kings", *Encyclopaedia Iranica*, Vol. III.
- Springling, M. (1953). *Third century Iran: Sapor and Kartir*, Chicago: Treatared and Distributed at Oriental Institute University of Chicago.
- Strabo, (1903). *Geography*, Books XI through XVII, Translated from Greek by W. Falconer, London.
- Theophylact Simocatta (1986). *The History of Theophylact Simocatta*, An English Translation with Introduction and Notes by Michael and Mary Whitby, Oxford, Clarendon Press.
- Toumanoff, C. (1954). "Christian Caucsia Between Byzantium and Iran : New Light from Old Sources", *Traditio*, Vol. 10.

- Toumanoff, C. (1961). "Introduction to Christian Caucasian History: II: States and Dynasties of the Formative Period", *Traditio*, Vol. 17.
- Toumanoff, C. (1963). *Studies in Christian Caucasian History*. Washington, D.C, Georgetown University Press.
- Walker, Christopher J. (1990). *Armenia: The Survival of a Nation*, London: Routledge.